

سید شرف‌الدین جبل عاملی و دفاع عالمانه از مکتب اهل بیت علیهم‌السلام

سیدصمدعلی موسوی

اشاره

این مقاله که به مناسبت گرامی‌داشت علامه شرف‌الدین جبل عاملی به چاپ می‌رسد، با نگاهی اجمالی به کتاب «المراجعات» درصدد بررسی شیوه استدلال و موارد اهتمام ایشان در اندیشه شیعی است. علامه شرف‌الدین با استدلال به متون دینی از کلیت تشیع دفاع می‌نماید.

مقدمه

چرا شیعه از مذهب جمهور مسلمانان - مذهب اشعری در اصول دین و مذاهب اربعه در فروع دین - پیروی نمی‌کند، در صورتی که گذشتگان صالح به آن متدین بوده و ایشان را عادل و برترین مذاهب می‌دانستند و همه در تمام اعصار و در همه جا اتفاق نظر داشتند که طبق آن‌ها باید عمل نمود و بر عدالت، اجتهاد، امانت، ورع، زهد، پاکی، عفت نفس، حسن سیرت، و گران‌قدری رؤسای این مذاهب از نظر علم و عمل آن‌ها اجماع کرده‌اند؟ مرحوم شرف‌الدین در پاسخ می‌فرماید: تعبد ما در اصول دین به غیر مذهب اشعری، و در فروع دین به غیر مذاهب اربعه، نه به خاطر تحزب و دسته‌بندی و تعصب است و نه به خاطر شک و تردید در عدالت، امانت، پاکی و جلالت علمی آن‌ها، «لکن الأدلة الشرعية أخذت بأعناقنا الى الأخذ بمذهب الائمة من اهل بيت النبوة و موضع الرسالة و

مختلف الملائكة و مهبط الوحي و التنزيل»^(۱) به همین دلیل، ما در فروع دین و عقاید مذهبی، اصول فقه و قواعد آن، معارف سنت و قرآن و علوم اخلاق و آداب و رسوم، به آن‌ها پیوسته‌ایم. سپس می‌فرماید:

۱. اگر ادله به ما اجازه مخالفت با ائمه اهل بیت پیامبر ﷺ را می‌دادند و یا می‌توانستیم هنگام انجام وظایف - طبق مذهب دیگر - قصد قربت کنیم، از جمهوری پیروی می‌کردیم و قدم جای پای آن‌ها می‌گذاریم تا پیمان دوستی محکم‌تر و دست‌گیره برادری مطمئن‌تر گردد، اما ادله قطعی راه شخص مؤمن را سد می‌کنند و بین او و خواسته‌هایش فاصله می‌اندازند.

۲. علاوه بر این، جمهور دلیلی بر ترجیح مذاهب اربعه بر دیگر مذاهب ندارند، چه رسد به اینکه پیروی از آن‌ها واجب باشد. اجتهاد، امانت، عدالت و جلالت قدر در انحصار آن‌ها نیست. پس چگونه ممکن است مذهب آن‌ها تعییناً واجب‌الاتباع باشد؟

۳. من هرگز گمان نمی‌برم کسی جرئت کند قایل به برتری آن‌ها بر امامان و کشتی‌های نجات و هدایت امت گردد؛ بزرگانی که پیامبر ﷺ در شأن آن‌ها فرموده: «از آن‌ها پیش نیفتید که هلاک می‌شوید، و از پیوستن به آن‌ها کوتاهی نکنید که نابود می‌گردید، و به آن‌ها چیزی نیاموزید که آن‌ها از شما آگاه‌ترند.» اما این دست سیاست بود که دیگران جلو انداخته شوند و چه می‌دانی که در صدر اسلام، سیاست چه اقتضایی داشت و چه شد؟ «لکنها السیاسة و ما ادراک ما اقتضت فی صدر الاسلام؟»

۴. شگفتا از شما که می‌فرمایید: گذشتگان صالح، متدین به این مذاهب بوده‌اند و آن‌ها را اعدل و افضل مذاهب می‌دانستند و در تمام اعصار و شهرها، متفقاً طبق آن‌ها عمل می‌نمودند! گویا شما مطلع نیستند که صالحان پیشین و آن‌ها که بعداً آمده‌اند، یعنی شیعیان آل محمد ﷺ - که در حقیقت نصف مسلمانان را تشکیل می‌دادند - به مذهب ائمه اهل بیت رسول خدا ﷺ متدین بوده‌اند. آن‌ها از زمان فاطمه و علی ﷺ تاکنون

مطابق این روش عمل می‌کرده‌اند. «حیث لم یکن الا شعری ولا واحد من ائمة المذاهب الاربعة ولا آباہم كما لا یخفی»^(۲)

۵. «علی أن أهل القرون الثلاثة الأولى لم یدینوا بشیء من المذاهب اصلاً» این مذاهب کجا و مردم قرن اول و دوم و سوم کجا که بهترین قرون به شمار می‌روند؟ زیرا اشعری در سال ۲۷۰ ق متولد شد و در حدود سال ۳۳۰ از دنیا رفت و احمد حنبل در سال ۱۶۴ ق به دنیا آمد و در سال ۲۴۱ از دنیا رفت و شافعی در سال ۱۵۰ متولد شد و در سال ۲۰۴ ق وفات یافت و مالک در سال ۹۵ قدم به این جهان گذارد و در سال ۱۷۹ ق به سرای دیگر شتافت و ابوحنیفه در سال ۸۰ ق متولد شد و در سال ۱۵۰ ق درگذشت.

«والشیعة یدینون بمذهب الائمة من اهل البيت و غیر الشیعة یعملون بمذاهب العلماء من الصحابة والتابعین، فما الذی اوجب علی المسلمین كافة بعد القرون الثلاثة تلك المذاهب دون غيرها من المذاهب التي كان معمولاً بها من ذی قبل؟ و ما الذی عدل بهم عن اعدال کتاب اللہ و سفرته و ثقل رسول اللہ و عیبتہ، و سفینة نجاة الامة و قادتها و باب حطتها؟!»^(۳)

علت بسته شدن باب اجتهاد بر مسلمانان

چه چیز باعث شده است در اجتهاد بر روی مسلمانان بسته شود، در حالی که سه قرن نخستین بر روی همه گشوده بود؟

«هل الدین الاسلامی بکتابه و سنته و سائر بیئاته و ادلته من املاک ائمة تلك المذاهب خاصة، و انهم لم یبیحوا التصرف به علی غیر رأیهم؟ و هل كانوا ورثة الانبیاء، أم ختم اللہ بهم الاوصیاء و الائمة و علمهم علم ما کان و علم ما بقی، و آتاهم مالم یؤت احداً من العالمین»^(۴)

با دقت نظر در این عبارات واضح و جملات زیبا و ادله متقن، جواب سائل بسیار روشن به دست می‌آید و جای هیچ توضیح و تحلیل و توجیهی باقی نمی‌گذارد، به گونه‌ای که هر انسان منصفی اگر با امعان نظر به این استدلال‌ها توجه کند، ناخودآگاه سر

تسلیم فرود آورده، به حَقانیت گفته‌ها و عظمت و بزرگی مقام علمی ایشان اعتراف می‌کند.

در جای دیگر، طرف مقابل تقاضا می‌کند که این بحث را با أدله از آیات و روایات و سخنان نبوی به طور مفصل بیان کند و مرحوم شرف‌الدین ابتدا به روایاتی که در کتب خود اهل سنت و متواتر بین فریقین است، استدلال می‌نماید:

۱. از جمله طبرانی در کتاب کبیر و رافعی در کتاب مستند با سلسله سند متصل از ابن

عبّاس آورده است:

قال رسول الله ﷺ: «مَنْ سَوَّ أَنْ يَحْيَا حَيَاتِي وَيَمُوتَ مَعَاتِي وَيُسْكِنَ جَنَّةَ عَدْنٍ غَرَسَهَا رَبِّي فليُؤَالَ عَلِيًّا مِنْ بَعْدِي، وَ لِيُؤَالَ وَلِيِّهِ، وَ لِيُقْتَدِ بِأَهْلِ بَيْتِي مِنْ بَعْدِي، فَإِنَّهُمْ عِتْرَتِي، خُلِقُوا مِنْ طِينَتِي وَ رَزَقُوا فِهْمِي وَ عِلْمِي، فَوَيْلٌ لِلْمُكَذِّبِينَ بِفَضْلِهِمْ مِنْ أُمَّتِي، الْقَاطِعِينَ فِيهِمْ صَلَاتِي، لَا أَنَالَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي.» (۵)

۲. همچنین از طریق اسحاق از زیاد بن مطرف آورده است که گفته:

«سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَحْيَا حَيَاتِي وَ يَمُوتَ مِيتَتِي وَ يُدْخَلَ الْجَنَّةَ الَّتِي وَعَدَنِي رَبِّي وَ هِيَ الْجَنَّةُ الْخُلْدِ فَلْيَتَوَلَّ عَلِيًّا وَ ذُرِّيَّتَهُ مِنْ بَعْدِهِ، فَإِنَّهُمْ لَنْ يُخْرَجُوكُمْ بَابَ هَدْيٍ، وَ لَنْ يُدْخِلُوكُمْ بَابَ الضَّلَالَةِ.» (۶)

۳. نیز از عمّار یاسر نقل شده است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«اللَّهُمَّ مَنْ آمَنَ بِي وَ صَدَّقَنِي فَلْيَتَوَلَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّ وِلايَتَهُ وَلايَتِي، وَ وِلايَتِي وَلايَةَ اللَّهِ تَعَالَى.» (۷)

۴. پیامبر اکرم ﷺ در خطبه‌ای فرمود:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الْفَضْلَ وَ الشَّرْفَ وَ الْمَنْزِلَةَ وَ الْوِلايَةَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ ذُرِّيَّتِهِ، فَلَا تَدْهَبَنَّ بِكُمْ الْبَاطِلُ.» (۸) ای مردم، فضل و شرف و مقام و ولایت از آن رسول خدا ﷺ و ذریه اوست. بنابراین، سخنان بیهوده و بی‌ارزش شما را به بیراهه نبرند.

و بسیار جای شگفتی است که انسان این روایات صحیح و مستند را رها کند و برای

اثبات خلافت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و سایر خلفا به روایات سمرة بن

جندب معروف به «صاحب النخله» اعتماد کند که گفته است: «إِنَّ رَجُلًا قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ رَأَيْتُ كَأَنَّ دَلْوًا دَلَّتْ مِنَ السَّمَاءِ فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَأَخَذَ بِعَرَاقِيهَا فَشَرِبَ شَرْبًا ضَعِيفًا، ثُمَّ جَاءَ عِثْمَانُ فَأَخَذَ بِعَرَاقِيهَا فَشَرِبَ حَتَّى تَضَلَّعَ، ثُمَّ جَاءَ عَلِيٌّ عليه السلام فَأَخَذَ بِعَرَاقِيهَا فَانْتَضَحَ مِنْهُ فَانْتَضَحَ عَلَيْهِ مِنْهَا شَيْءٌ»؛^(۹) مردی گفت: ای رسول خدا، خواب دیدم دلوی از آسمان فرود آمد و چند نفر به ترتیب از آن دلو آب خوردند؟ آیا این دلالت می‌کند که آن‌ها پس از پیامبر صلی الله علیه و آله به ترتیب خلیفه او باشند، با توجه به اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ‌گونه اظهار نظری نفرمودند و نفی و اثباتی راجع به نقل خواب آن شخص نداشتند؟

عجبا که نقل این خواب عجیب نزد پیامبر صلی الله علیه و آله دلالت بر خلافت خلفای راشدین باشد، اما این همه روایات صحیح‌السند دلالتی بر خلافت و ولایت امیرالمؤمنین نداشته باشند! و عجیب‌تر از آن اینکه چون خلفا پیش از آن حضرت متصدی امر خلافت بوده‌اند، باید این نصوص را حمل بر خلاف ظاهر کنیم تا عمل خلفا را حمل بر صحّت کرده باشیم!

استدلال به نص حدیث یوم الانذار

از جمله روایاتی که مرحوم سید شرف‌الدین برای اثبات ولایت و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام استدلال می‌کند روایتی است که بیشتر علمای اهل سنت آن را قبول دارند و در کتب روایی خود نقل کرده‌اند: هنگامی که آیه شریفه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (شعراء: ۲۱۴) نازل شد، حضرت خویشان نزدیک خود را، که چهل نفر بودند، در خانه عمویش ابوطالب جمع کرد و نبوت خود را به آن‌ها اعلام نمود و در آخر فرمود: «فَأَيُّكُمْ يُؤَاوِرُنِي عَلِيٌّ هَذَا عَلِيٌّ أَنْ يَكُونَ أَخِي وَوَصِيِّ وَخَلِيفَتِي فَيَكُمُ؟» کدام یک از شما حاضر است در این راه با من همکاری کند و پشتیبانم گردد، تا برادر، وصی و جانشین من در میان شما باشد؟ همه از او روی برگردانیدند، مگر علی علیه السلام که به پا خاست و گفت: «أَنَا يَا نَبِيَّ اللَّهِ وَزِيرِكَ عَلَيْهِ» و پیامبر دست بر دوشش گذاشت و فرمود:

«انّ هذا أخی و وصیّی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوه»؛ این برادر، خلیفه و وصی من در میان شماست. سخن او را بشنوید و اطاعتش کنید. جمعیت با خنده و تمسخر از جای خود بلند شدند در حالی که به ابوطالب می‌گفتند: به تو امر کرد که سخن فرزندان را بشنوی و اطاعتش نمایی.^(۱۰) عده زیادی از حافظان آثار نبوت این حدیث را نقل کرده‌اند و صراحت این حدیث قابل انکار نیست و هر انسان منصفی را وادار می‌کند که در مقابل این استدلال محکم سید شرف‌الدین سر تعظیم فرود آورد.

استدلال به روایت ابن عباس

این استدلال که حدیثی است در فضیلت امیرمؤمنان علیه السلام و شامل ده فضیلت می‌باشد که توسط ابن عباس برای امام علی علیه السلام برشمرده شده، روایتی است که نویسندگان ستن بر صحت آن اجتماع و اتفاق دارند. در ذیل، به این ده فضیلت از زبان ابن عباس اشاره می‌کنیم: «ابن عباس با ناراحتی از مجلس بلند شد و می‌گفت: بدگویی به مردی می‌کنید که:

۱. پیامبر درباره‌اش فرمود: فردا کسی را به جنگ خواهیم فرستاد که خدا هرگز او را خوار و رسوا نمی‌کند، خدا و رسول را دوست می‌دارد، خدا و رسولش هم او را دوست می‌دارند. در این هنگام، گردن‌ها کشیده شدند. هر کس می‌خواست این فضیلت نصیب او شود. فرمود: علی علیه السلام کجاست؟ علی علیه السلام آمد، در حالی که چشمش درد می‌کرد و نمی‌توانست ببیند. پیامبر آب دهان را در چشمانش ریخت، سپس پرچم را سه بار به اهتزاز درآورد، آن‌گاه آن را به علی علیه السلام داد و علی رفت و پس از پیروزی و کشتن مرحب خیبری و اسیر گرفتن صفیه، دختر حی، بازگشت.

۲. هنگام گرفتن سوره توبه از ابوبکر و دادن آن به علی علیه السلام، پیامبر فرمود: «این سوره را باید مردی ببرد که او از من و من از او باشم.»

۳. در جلسه انذار عشیره، پیامبر فرمود: «تو ولی من هستی در دنیا و آخرت.»

۴. علی علیه‌السلام نخستین کسی بود که پس از خدیجه علیها‌السلام ایمان آورد.
 ۵. پیامبر عباى خود را بر روی علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام افکند و فرمود: «اتما یُریدُ اللهَ لیذهبَ عنکم الرِّجسَ اهلَ البیتِ و یطهِّرکم تطهیراً». (احزاب: ۳۳)
 ۶. علی علیه‌السلام جان خود را به خاطر خدا در معرض فروش قرار داد و لباس پیامبر را پوشید و در جای او خوابید، در حالی که مشرکان به او سنگ می‌زدند.
 ۷. در جریان جنگ تبوک، که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با عده‌ای حرکت کردند و علی علیه‌السلام از ماندن ناراحت بود، پیامبر فرمود: «آیا راضی نیستی که تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی باشی، با این تفاوت که پس از من پیامبری نیست؟»
 ۸. پیامبر به او فرمود: «أنت ولیّ کلِّ مؤمنٍ بعدی و مؤمنهٍ».
 ۹. «سَدَّ رَسولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اَبوابَ المَسجِدِ غیرَ بابِ عَلیِّ فَکانَ یَدْخُلُ المَسجِدَ جُنُباً و هو طَریقُه لیسَ لَه طَریقٌ غیرُه».
 ۱۰. پیامبر فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَولاهُ فَانَّ مَولاهُ عَلیُّ علیه‌السلام». (۱۱)
- ادله قاطع و براهین روشنی که در این روایات وجود دارند بر کسی پوشیده نیستند و به خوبی از آن‌ها استفاده می‌شود که حضرت علی علیه‌السلام و لیعهد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و خلیفه او پس از اوست.
- قابل تأمل است که چگونه رسول خدا او را ولی خود در دنیا و آخرت گردانده و چگونه او را نسبت به خود به منزله هارون نسبت به موسی علیه‌السلام قرار داده و از تمام مقام‌هایی که داشته جز مقام نبوت او را استثنا نفرموده است! این استثنا هم دلیل عموم است؛ یعنی تمام مقام و منزلت‌های هارون را دارد و شما به خوبی می‌دانید که روشن‌ترین مقامی که هارون نسبت به موسی علیه‌السلام داشت مقام وزارت و خلافت از او و وجوب اطاعت از هارون بر تمام امت بود.
- بنابراین، حضرت علی علیه‌السلام طبق این نص، خلیفه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در میان قومش، وزیر او در بین اهلس، شریک او در کارش - بر سبیل خلافت، نه نبوت - افضل امتش و سزاوارتر از همه آن‌ها به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در زندگی و مرگ می‌باشد.

هر کس حدیث منزلت را بشنود، تمام این مقام‌ها به ذهنش متبادر می‌شوند و شکی در اراده آن‌ها از این سخن نمی‌کند.

پیامبر خود این مطلب را در فرمایش ذیل روشن بیان می‌کند: «أَنْتَ لَا يَنْبَغِي أَنْ أَذْهَبَ إِلَّا وَأَنْتَ خَلِيقَتِي وَهَذَا نَصٌّ جَلِيٌّ فِي أَنْتَ لَوْ ذَهَبَ وَلَمْ يَسْتَخْلَفْهُ كَانَ قَدْ فَعَلَ مَا لَا يَنْبَغِي أَنْ يُفْعَلَ، وَ هَذَا لَيْسَ إِلَّا لِأَنَّهُ كَانَ مَأْمُورًا مِنَ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - بِاسْتِخْلَافِهِ كَمَا ثَبَتَ فِي تَفْسِيرِ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾» (مانده: ۶۷)

بنابراین، چه مطلبی غیر از ولایت‌عهدی مانده که مستوجب این همه تأکید از ناحیه خدا بوده و اصرار بر ابلاغ به صورت نوعی تهدید درآمده است؟ و چه امری غیر از خلافت بوده است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به خاطر تبلیغ آن از فتنه وحشت داشت و خداوند وعده مصونیت از آزار مردم را به ایشان داد؟

معلوم است که امر مهم خلافت و ولایت می‌باشد که عدم ابلاغ آن مساوی با انجام ندادن رسالت است. از این رو، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این مطلب را در جاهای گوناگون اعلام و ابلاغ فرمودند؛ از جمله در روز عرفه در سرزمین عرفات و روز غدیر در سرزمین جحفه. پس از بیان احادیث و روایات متواتر و مسلم بین فریقین و توجیهاات قابل قبول و مستند مرحوم شرف‌الدین، گویا طرف مناظره ایشان مجاب و معترف می‌شود و می‌گوید: «من نخستین کسی هستم که یقین به دلالت آن احادیث بر گفته شما دارم و اگر نبود که واجب است عمل صحابه را حمل بر صحت نمودن، من به حکم شما سر فرود می‌آوردم، اما اقتدا به گذشتگان صالح صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این اقتضا را دارد که باید از ظاهر احادیث صرف نظر کرد و عمل آن‌ها را تأیید نمود.»

تمام مشکل بشر در این است که به جای آنکه حق را معیار اعمال و رفتار افراد قرار دهد، افراد - شخصیت‌های مورد نظر خود - را معیار شناخت حق قرار می‌دهد و بدین‌گونه، درصدد توجیه اعمال ناشایست ایشان برمی‌آید و در این میان، به خاطر دنیای دیگران، دین خود را در معرض معامله قرار می‌دهد و طبق فرمایش پیامبر، خود را

مصدق «شَرَّ النَّاسِ» قرار می‌دهد که فرمود:

«شَرُّ النَّاسِ مَنْ بَاعَ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ وَ شَرُّ مَنْ ذَلِكَ مَنْ بَاعَ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا غَيْرِهِ..» (۱۲)

از اینجاست که در طول تاریخ، بیشترین ضربه‌ای که بر پیکر ادیان الهی وارد آمده، به دلیل توجیه کردن رفتار طواغیت توسط توجیه‌گران نابحق بوده است.

استدلال به آیه ولایت

از این توضیحات، طرف مناظره مرحوم شرف‌الدین تقاضا می‌کند که آیه محکمی که مؤید گفته او در آن احادیث باشد، بیان فرماید. ایشان می‌فرماید: یکی از آیات محکم پروردگار در قرآن عظیم را بر شما می‌خوانم و آن این آیه از سوره مبارکه مائده است:

«أَنَا وَلِيُّكُمْ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» (مائده: ۵۵)؛ تنها ولی شما خدا و پیامبرش و کسانی هستند که ایمان آورده‌اند؛ همان‌ها که نماز را برپا می‌دارند و زکات می‌دهند، در حالی که در رکوعند.

تردید نیست که این آیه پس از آنکه حضرت علی علیه‌السلام انگشترش را در حال رکوع نماز به سائل عطا نمود، در همین باره نازل شده است. اخبار کثیری از طریق ائمه اطهار علیهم‌السلام و همچنین از طریق بسیاری از علمای اهل سنت به صورت متواتر و صحیح در مورد نزول این آیه شریفه در شأن آقا امیرالمؤمنین علیه‌السلام وارد شده‌اند؛ از جمله صاحب تفسیر کبیر با سندی از ابوذر غفاری نقل کرده است:

«با این دو گوش از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شنیدم - وگرنه کرباد - و با این دو چشم دیدم - وگرنه کور باد - که می‌فرمود: علی رهبر نیکان و قاتل کافران است؛ "مَنْ نَصَرَهُ مِنْ نَصْرِهِ وَ مَخْذُولٌ مِنْ خَدْلِهِ". آگاه باشید! روزی من با رسول خدا نماز می‌خواندم که سائلی در مسجد چیزی خواست. کسی به او نداد و علی علیه‌السلام در حال رکوع بود، با انگشت کوچکش اشاره کرد؛ همان انگشت که انگشتر در آن می‌نمود. سائل پیش آمد و انگشتر را از انگشتش بیرون آورد. در این

هنگام، پیامبر ﷺ به درگاه خدا تضرع می‌کرد و او را می‌خواند: «اللَّهُمَّ إِنَّ أَخِي مُوسَى سَأَلَكَ: ﴿قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي وَ اِخْلُ لِي عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ أَهْلِ هَارُونَ أَخِي أَشْدُّ بِهِ أَرْزِي وَ اشْرِكُهُ فِي أَمْرِي كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيْرًا وَ نَذْكُرَكَ كَثِيْرًا إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيْرًا﴾. فاوحيت اليه: ﴿قَدْ أُوتِيْتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى﴾. اللَّهُمَّ وَ اِنِّي عَبْدُكَ وَ نَبِيُّكَ فَاشْرَحْ لِي صَدْرِي وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ أَهْلِ عَلِيٍّ أَشْدُّ بِهِ ظَهْرِي. " به خدا سوگند! سخن پیامبر تمام نشده بود که جبرئیل امین نازل گردید و این آیه را آورد: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُوْلُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُعِيْمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾»

«ولی» در اینجا به معنای «اولی» به تصرف است. توجیه به «یار و رفیق و دوست» و مانند این‌ها بر خلاف سیاق آیه و فهم عرف است؛ یعنی همان ولایت عمومی که خدا و پیامبرش دارند؛ به دلیل آنکه به «مؤمنی» که در حال رکوع انگشترش را به سائل داد، عنایت شده است.

پس این آیه شریفه از واضح‌ترین آیات است که دلالت بر ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام دارد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

استدلال به حدیث غدیر

آن‌گاه مرحوم شرف‌الدین طریق درخواست طرف مناظره، به حدیث «غدیر» استدلال می‌کند و می‌فرماید: طبرانی و دیگران با سندی که بر صحت آن اتفاق دارند، از زید بن ارقم نقل می‌کنند:

«قَالَ خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِغَدِيرِ خَمٍ تَحْتَ شَجَرَاتٍ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ يُوشِكُ أَنْ أَدْعِيَ فَأُجِيبُ وَ اِنِّي مُسْؤُولٌ وَ اِنْتُمْ مُسْؤُولُونَ فَمَاذَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟ قَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ وَ جَاهَدْتَ وَ نَصَحْتَ فَجَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا. فَقَالَ: أَلَيْسَ تَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ وَ أَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَ أَنَّ النَّارَ حَقٌّ وَ أَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَ أَنَّ

الْبَعَثُ حَقٌّ بَعْدَ الْمَدْتِ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ؟
قالوا: بلى نَشْهَدُ بِذَلِكَ قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ، ثُمَّ قَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَأَنَا
مَوْلَا الْمُؤْمِنِينَ وَأَنَا أَوْلَىٰ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ... يَعْنِي عَلِيًّا -
اللَّهُمَّ وَالِي مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ.»

آن‌گاه فرمود: ای مردم، من پیش از شما می‌روم و شما کنار حوض کوثر بر من وارد خواهید شد.

«وَأِنِّي سَأَلْتُكُمْ حِينَ تَرُدُّونَ عَلَيَّ عَنِ الثَّقَلَيْنِ كَيْفَ تُخَلِّفُونِي فِيهِمَا وَالثَّقَلُ الْاَكْبَرُ
كِتَابُ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - سَبَبُ طَرْفِهِ بِيَدِ اللَّهِ تَعَالَىٰ وَطَرْفُهُ بِأَيْدِيكُمْ فَاسْتَمْسِكُوا بِهِ لَا
تَضَلُّوا وَلَا تُبَدِّلُوا، وَعَتَرْتِي أَهْلَ بَيْتِي فَإِنَّهُ قَدْ نَبَأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُمَا لَنْ يَنْقُضِيَا
حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.» (۱۳)

در مستدرک حاکم جمله «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا وَلِيُّهُ» آمده و تصریح به صحّت آن کرده است و نیز جمع کثیری از علمای اهل سنت از طرق گوناگون، این حدیث را از مسلمات دانسته‌اند که نص صریح است و با زبان گویا ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را ثابت می‌کند که او پس از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم صاحب امر مسلمانان است.

پس آن‌گاه که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در آن روز بر امامت حضرت علی علیه‌السلام و سپردن عهد خلافت به او تبلیغ رسالت فرمود، خداوند این آیه را نازل نمود:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»

(مائده: ۵)

استدلال به کتاب طَرْف

چقدر شباهت دارد حدیث شریف «غدیر» به حدیثی که مرحوم سید بن طاووس در کتاب طرف نقل کرده است:

«لَمَّا كَانَتْ لَيْلَةُ الَّتِي أُصِيبَ حِمْرَةٌ فِي يَوْمِهَا، دَعَا رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، فَقَالَ: يَا حِمْرَةُ، يَا عَمَّ رَسُولِ اللَّهِ، يُوشِكُ أَنْ تَغِيَبَ غَيْبَةً بَعِيدَةً فَمَا تَقُولُ لِي وَرَدَّتْ عَلَيَّ اللَّهُ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - وَ سَأَلْتُكَ عَنِ

شرایع الاسلام و شروط الايمان؟ فبکی حمزة و قال: بأبي انت و أمی أرشدنی و فهمني. فقال: يا حمزة تشهد أن لا اله الا الله مخلصاً و ائی رسول الله بعثنی بالحق؟ فقال حمزة: شهدت. قال: و أن الجنة حق و أن النار حق و أن الساعة آتیة لا ریب فیها و الصراط حق؟ ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ ذُرَّةً شَرًّا يَرَهُ﴾ و ﴿فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ﴾ و أن علیاً امیر المؤمنین؟ قال حمزة: شهدت و اقررت و آمنت و صدقت و قال: الاثمة من ذریته الحسن و الحسین علیهما السلام و فی ذریته؟ قال حمزة: آمنت و صدقت. «(۱۴)

حقانیت این روایات از لحاظ سند و صدور بر همه روشن است، اما بشر همیشه نسبت به آیات و براهین حق، جاهل است و غالباً سعی در پوشاندن آن‌ها دارد. همه انبیا و اولیای الهی گرفتار چنین معضلات و مشکلاتی بوده‌اند. عده‌ای برای حفظ موقعیت، مقام و دنیای خود یا برای به دست آوردن آن، منکر فضایل و حقانیت صاحبان حق می‌شده‌اند، بلکه در مقابل، فضیلت‌تراشی و حق‌سازی می‌کرده‌اند و صاحبان اصلی را از حق محروم و خود را ذی‌حق جلوه می‌داده‌اند، سپس توجیه‌گران عوام فریب هم در صدد توجیه و تأویل برمی‌آمده‌اند. فرعون در مقابل حضرت موسی علیه السلام ادعای خدایی کرد و طبل ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾ (نازعات: ۲۴) کوفت و مردم هم یا ترسیدند یا فریب خوردند یا به طمع دنیای فریبنده، دنباله‌رو شدند.

جای بسی شگفتی است که مردم آن زمان که این همه نص پیامبر و آیات الهی را درباره حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و ذریه شنیدند، به راهی دیگر رفتند و آن‌ها را رها کردند!

مؤید این مطلب جریانی است که امیرالمؤمنین علیه السلام در ایام خلافتش در یکی از محله‌های کوفه، مردم را جمع نمود و فرمود:

«سوگند می‌دهم مسلمانی که مطلبی را از پیامبر در روز غدیر خم شنیده است به پا خیزد و به آنچه شنیده شهادت دهد و غیر از آن کس که با چشمانش آنه حضرت دیده و با گوش‌هایش سخن او را شنیده به پا نخیزد.»

سی نفر از صحابه به پا خاستند که دوازده نفر از آن‌ها از مجاهدان بدر بودند. همه

شهادت دادند که پیامبر دست علی را گرفت و به مردم فرمود:

«آیا می‌دانید که من نسبت به مؤمنان از خودشان اولی‌تر هستم؟ گفتند: بلی.

پیامبر فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ.»

معلوم است که توطئه توافقی و دسته‌بندی سی نفر از صحابه بر کذب و دروغ، بخصوص در آن شرایط از چیزهایی است که عقل آن را نمی‌پذیرد. اما سؤال این است که این‌ها در روز سقیفه و نیز پس از فوت ابوبکر و روز شورا کجا بودند؟ هنگامی که علی بن ابی طالب علیه‌السلام همراه دختر پیامبر، شبانه به خانه مهاجر و انصار برای کمک و شهادت حدیث روز غدیر آمدند، چرا یاری نکردند و شهادت ندادند؟

استدلال به روایات امامیه

وقتی طرف مناظره مرحوم شرف‌الدین از نصوص و روایات شیعه دلیل می‌خواهد، ایشان چهل حدیث از طریق امامیه بیان می‌کند که به ذکر سه روایت از آن‌ها اکتفا می‌کنیم:

۱. مرحوم صدوق در کمال‌الدین از امام حسن عسکری علیه‌السلام از پدراناش از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آورده است که به ابن مسعود فرمود:

«يَا بَنَ مَسْعُودٍ، عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمَامُكُمْ بَعْدِي وَ خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ.» (۱۵)

۲. مرحوم صدوق در امالی، حدیثی طولانی از ام سلمه نقل نموده است که طی آن فرمود:

«يَا أُمَّ سَلْمَةَ اسْمَعِي وَ اشْهَدِي، هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَصِيٌّ وَ خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي وَ قَاضِي عِدَالَتِي وَ الذَّائِدُ عَنِ حَوْضِي.» (۱۶) ای ام سلمه، بشنو و گواه باش که این علی بن ابی طالب وصی و خلیفه پس از من خواهد بود، اداکننده وعده‌های من و دورکننده دشمن است از حوض من.

۳. و باز مرحوم صدوق در امالی از سلمان فارسی آورده است که گفت:

«سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم يَقُولُ: يَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْانصَارِ اَلَا اَدُلُّكُمْ عَلِيَّ مَا اَنْ تَمْسُكْتُمْ بِه لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي اَبَدًا قَالُوا: بَلَى، يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: هَذَا عَلِيُّ اَخِي وَ

وصی و وزیر و وارثی و خلیفتی، امامکم، فأجِبُوهُ بِحُبِّي وَاكْرَمُوهُ بِكَرَامَتِي فَإِنَّ جِبْرَائِيلَ أَمَرَنِي أَنْ أَقُولَهُ لَكُمْ»؛^(۱۷) شنیدم رسول خدا می فرمود: ای مهاجر و انصار، می خواهید شما را به چیزی راهنمایی کنم که پس از من اگر به آن تمسک جوید، هرگز گم راه نمی شوید؟ عرض کردند: بلی، یا رسول الله ﷺ. فرمود: این علی برادر، وصی، وزیر، وارث، خلیفه من و امام شماست. همان‌گونه که مرا دوست می دارید، او را دوست بدارید و بدان‌گونه که مرا احترام می کنید، وی را احترام کنید. جبرئیل به من امر کرده است که این حقیقت را به شما بگویم.

رد استدلال به روایات عایشه

طرف مناظره می گوید: اهل سنت و جماعت مسئله وصایت را با استدلال به دو روایت از عایشه، انکار می کنند:

۱. بخاری در صحیح خود از اسود آورده است: نزد عایشه این سخن به میان آمد که پیامبر علی را وصی خود قرار داد. عایشه پرسید: چه کسی این حرف را زده است؟ پیامبر هنگام مرگ به سینه‌ام تکیه داده بود، تشتی خواست، بدنش سست شد و از دنیا رفت. من متوجه این معنا نشدم. پس چگونه علی را وصی خود قرار داد؟

۲. در صحیح مسلم از عایشه نقل شده است که رسول خدا نه در همی باقی گذاشت و نه دیناری، نه گوسفندی و نه شتری و به هیچ چیز وصیت نفرمود.

این احادیث صحیح‌تر از روایاتی هستند که شما آورده‌اید؛ زیرا این‌ها در هر دو صحیح آمده‌اند و آن‌ها که شما ذکر کردید، نیامده‌اند. بنابراین، در هنگام تعارض، این احادیث مقدم می شوند.

مرحوم شرف‌الدین می فرماید: استدلال به روایت عایشه بر نفی وصایت در حالی که او از سرسخت‌ترین دشمنان آن حضرت است، مصادره به مطلوب است که از هیچ منصفی مورد انتظار نیست. مخالفت او با علی علیه السلام همین یک مورد نیست. آیا انکار

وصایت آسان‌تر است یا جنگ جمل؟ همو که وقتی خبر شهادت آن حضرت را شنید، سجده شکر به جا آورد! همو که طبق نقل ابن عباس، از حضرت علی علیه‌السلام خوشش نمی‌آمد و دوست نمی‌داشت در هیچ موردی از حضرت علی علیه‌السلام به نیکی یاد شود.

کاش کسی می‌دانست چگونه ممکن است مرگ پیامبر - به صورتی که عایشه توصیف کرده - دلیل عدم وصیت باشد؟ آیا نظر ایشان وصیت تنها هنگام مرگ صحیح است و لاغیر؟ مسلماً چنین نیست. مگر نه این است که خداوند بزرگ به پیامبرش در قرآن کریم خطاب نموده: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ أَنْ تَرَكَ خَيْرًا لِّأَوْلِيَّتِهِ» (بقره: ۱۸)؛ بر شما واجب شد هرگاه مرگ یکی از شما فرارسد، اگر چیزی باقی گذارده است، وصیت کند.

آیا هیچ عاقلی باور می‌کند که خانه و باغ و زراعت و دام و حشم، نیاز به وصیت داشته باشند، اما مهم‌ترین ارثیه و ترکه باقیه خاتم الانبیاء، یعنی دین جاوید و مقدّس اسلام و سرپرستی آن، نیاز به وصیت نداشته باشد، و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وصیت کردن را بر مردم لازم بداند، در حالی که خودش آن را ترک نماید؟ آیا ام‌المؤمنین می‌پنداشت پیامبر با فرمان کتاب خدا راجع به این مسئله مخالفت می‌کند و از احکام آن روی برمی‌تابد؟ عجا که ابی بکر و عمر از این مسئله مهم غفلت نکردند و هر کدام به نحوی وصیت کردند و معاذالله که پیامبر توجه نکرده باشد!

کجا بودند آن زمان که پیامبر فرمود: «ایتونی اکتب لکم کتاباً لئن تَضَلُّوا بعده ابدأ.» و آن‌ها که کنار بسترش بودند، به نزاع پرداختند و گفتند: «إِنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُرُ؟» آیا این جملات را نشنیدند، یا شنیدند و عمدأ لب فرو بستند؟

علاوه بر این، از مسلمات است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در هنگام وفات، سرش در دامن امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود.

گذشته از این‌ها، چگونه می‌توان به قول عایشه در نفی وصایت اعتماد کرد، در حالی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به خانه او اشاره کرد و فرمود:

«فتنه اینجاست. فتنه اینجاست. فتنه اینجاست. از همین جاست که شاخ

شیطان طالع می‌شود.» (۱۸)

همان‌که بر شتری به نام «عسکر» سوار شد و پستی‌ها و بلندی‌های بیابان‌ها را پیمود تا

آنجا که سگ‌های سرزمین «حوآب» به او حمله کردند، در حالی که پیامبر ﷺ در گذشته او را از سوار شدن بر آن شتر و از هنگامی که سگ‌های آن محل به او حمله کنند بر حذر داشته بود؛ همان که رهبری لشکر نیرومندی را که بر ضد امام تشکیل شده بود، بر عهده داشت و باعث ریختن خون‌های بی‌شمار شد.

آیا می‌توان به گفتهٔ چنین زنی اعتماد کرد، در حالی که چنین نسبت ناروایی به پیامبر داده، می‌گوید:

«سودانی‌ها در مسجد با وسایل جنگی، خنجر و سپرشان مشغول بازی و نمایش بودند، پیامبر به من فرمود: دوست داری تماشا کنی؟ گفتم: بلی. او مرا بر دوش خود سوار کرد؛ در حالی که رخساره‌ام بر رخسارهٔ او بود، آن‌ها را تحریک می‌کرد تا بازی را گرم‌تر انجام دهند که من لذت ببرم تا اینکه خسته شدم. گفت: بس است؟ گفتم: بلی. فرمود: برو!» (۱۹)

آیا از یک شخص مؤمن و متدین عادی سزاوار است که زن جوانش را به دوش بگیرد، در حالی که صورت به صورت او گذاشته، در جمع سربازان حاضر شود و با این هیأت سربازان را تشویق و ترغیب کند؟ آیا چنین کاری با غیرت و مردانگی مسلمان‌های معمول سازگار است، چه رسد به پیامبر با مقام عصمت و نبوتش؟!

نقل دیگر است که عایشه می‌گوید: «دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ عِنْدِي جَارِيَتَانِ تُغَيَّيَانِ بَغْنَاءٍ بُعَاثَ فَاضْطَجَعَ عَلَيَّ الْفَرَاشُ وَ دَخَلَ أَبُو بَكْرٍ فَانْتَهَرَنِي وَ قَالَ: مَزْمَارَةُ الشَّيْطَانِ عِنْدَ (فِي بَيْتِ) رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَتْ: فَاقْبَلْ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ قَالَ: دَعَّهْمَا فَإِنَّهَا أَيَّامُ عِيدٍ» (۲۰) پیامبر ﷺ بر من وارد شد، در حالی که دو کنیز نزد من غنا می‌خواندند. حضرت رفت و استراحت کرد. ابوبکر وارد شد و مرا از این عمل نهی کرد و گفت: نی شیطان در نزد رسول خدا ﷺ؟ پیامبر ﷺ آمد و فرمود: کارشان نداشته باش، ایام عید است!

متأسفانه این نسبت ناروا به پیامبر عظیم‌الشان اسلام ﷺ منشأ فتوا به حرمت غنا در ایام عید نزد بعضی از اهل سنت شده است، در حالی که روز عید روز عبادت و ذکر خدا

و نماز مخصوص است، نه روز حلال شدن محرّمات، آن هم - العیاذ باللّه - نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و در خانه آن حضرت.

تعجب از اهل سنت است که به عایشه در نقل روایت اعتماد می‌کنند و او را افضل زنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌دانند، در صورتی که او نه تنها جنگ جمل را علیه امیرالمؤمنین علیه‌السلام رهبری کرد، بلکه با عثمان هم درگیر بود و بسیاری از کارهایش را مورد انتقاد قرار می‌داد. طبق نقل تمامی کتبی که حوادث آن عصر را نوشته‌اند، از جمله تاریخ طبری و ابن اثیر عایشه به عثمان گفته بود: «أقتلوا نعثلاً فقد کفر.»

کلام پایانی

در پایان این مقاله، باید گفت جای بسی تأسف و تأثر است که بازی‌های سیاسی، دین اسلام و احکام آن را از جایگاه وحی و خاندان رسالت جدا کردند و بدعت‌های بسیاری وارد اسلام شدند و آنچه در دین بود، خارج گردید و آنچه خارج از دین بود، داخل آن شد.

مؤید این مطلب دو روایت است که صاحب وسائل الشیعه در این مقام بیان کرده:

۱. «ما ذکره بسنده عن سلیم بن قیس الهلالی، قال: خَطَبَ امیرالمؤمنین علیه‌السلام فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ صَلَّى عَلَی النَّبِیِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ... قَدْ عَمِلْتَ الْوَلَاةَ قَبْلَی أَعْمَالاً خَالَفُوا فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مُتَعَمِّدِينَ لِخِلَافَةِ نَاقِضِينَ لِعَهْدِهِ مُغَيِّرِينَ لِسُنَّتِهِ وَلَوْ حَمَلَتِ النَّاسِ عَلَی تَرْكِهَا فَتَفَرَّقَ عَنِّي جُنْدِي حَتَّى أَبْقَى وَحْدِي أَوْ قَلِيلٌ مِّنْ شِيعَتِي ... وَاللَّهِ، لَقَدْ أَمَرْتُ النَّاسَ أَنْ لَا يَجْتَمِعُوا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ إِلَّا فِي فَرِيضَةٍ وَأَعْلَمْتُهُمْ أَنَّ اجْتِمَاعَهُمْ فِي النِّوَافِلِ بَدْعَةٌ فَتَنَادَى بَعْضُ أَهْلِ عَسْكَرِي مِمَّنْ يُقَاتِلُ مَعِيَ: يَا أَهْلَ الْإِسْلَامِ، غَيَّرْتَ سُنَّةَ عَمْرٍ نَهَانَا عَنِ الصَّلَاةِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ تَطْوَعًا؛^(۲۱) سَلِيمُ بْنُ قَيْسِ هَلَالِي كَفَتْ: امیرالمؤمنین خطبه‌ای خواند. حمد و ثنای الهی بجای آورد و بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درود فرستاد، تا آنجا که فرمود: همانا والیان پیش از من اعمالی انجام دادند؛ آن‌ها مخالفت رسول خدا نمودند و این مخالفتشان عمدی بود؛

عهد پیامبر را نقض کردند، سنت او را تغییر دادند. اگر مردم را بر ترک آن اعمال خلاف و ادا کردن، لشکریانم از اطرافم پراکنده می‌شوند، به حدی که تنها می‌مانم یا عده کمی از شیعیانم باقی می‌مانند. تا آنجا که می‌فرماید: قسم به خدا، هر آینه به مردم دستور دادم که در ماه رمضان جز نمازهای واجب را به جماعت نخوانند و اعلام کردم که نمازهای نافله را به جماعت خواندن بدعت است. بعضی از سربازانم که همراه من با دشمن جهاد می‌کنند، فریاد زدند که ای اهل اسلام، سنت عمر تغییر داده شد. ما را از نمازهای مستحبی در ماه رمضان منع می‌کنند.

۲. صاحب وسائل الشیعه همچنین به سند خود، از عمّار از ابی عبدالله علیه السلام نقل می‌کند: «قال: سألتُه عن الصلاة في رمضان في المساجد، فقال: لما قَدِمَ امير المؤمنين عليه السلام الكوفة أمر الحسن بن عليّ بما أمره امير المؤمنين عليه السلام. فلما سمع الناس مقالة الحسن بن عليّ عليه السلام صاحوا: واعمرأه، واعمرأه، واعمرأه فلما رجع الحسنُ الى امير المؤمنين عليه السلام قال له: ما هذا الصوت؟ قال: يا امير المؤمنين، الناس يصحون: واعمرأه، واعمرأه، فقال امير المؤمنين عليه السلام: قال لهم: صلّوا» (۲۲) عمّار می‌گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم از خواندن نماز در ماه رمضان در مساجد، حضرت فرمود: هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام به کوفه تشریف آوردند، به فرزندشان امام حسن علیه السلام دستور دادند که بین مردم اعلام کند که نماز مستحبی در ماه رمضان در مساجد به جماعت مشروع نیست و امام حسن علیه السلام اعلام کردند. وقتی مردم کلام حضرت را شنیدند، فریاد و عمرأه، و عمرأه بلند کردند. پس از مراجعه امام حسن علیه السلام خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام حضرت سؤال کردند: این سر و صداها چیست؟ امام حسن علیه السلام عرض کردند که فریاد مردم است که به و عمرأه، و عمرأه، بلند شده. حضرت فرمودند: به آن‌ها بگو نماز بخوانند.

این کلام حضرت حاکی از نهایت درد دل حضرت علی علیه السلام، است و مفهومی این است: حال که حرف مرا گوش نمی‌دهند، هر چه دلشان می‌خواهد انجام دهند. وقتی کار به اینجا برسد که صحابه پیغمبر و آن‌ها که از زبان مبارک آن حضرت شنیده

بودند: «أنا مدينة العلم و علي بابها»^(۲۳) فرمان او را نادیده بگیرند و این‌گونه در مقابل دستورات، جنجال و سر و صدا به پا کنند، از مردم شام و لشکریان معاویه جای تعجب نیست که در مقابل وصی و برادر پیغمبر خودشان به جنگ و مبارزه برخیزند.

وقتی دل‌تنگی و تنهایی و غربت حضرت به اوج خود می‌رسد، گاهی سر در چاه عقده‌های دل خالی می‌کند و گاهی دست به دعا برمی‌دارد و از خدا می‌خواهد که مرا از این‌ها بگیر، و گاهی می‌فرماید: «صبرْتُ و في الحلق شَجْنِي و في العين قَضِي»^(۲۴)

این قطره‌ای است از دریای مَوَاج معارف مکتب حَقَّة علوی که مرحوم شرف‌الدین در مقام دفاع عالمانه از مکتب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام به آن تصریح یا اشاره نموده است.

..... پی‌نوشت‌ها

۱. سید عبدالحسین شرف‌الدین، المراجعات، تحقیق حسین الرضی، چاپ دوم، ۱۴۰۲ ق، ناشر جمعية اسلامیة، بی‌جا، ص ۶۰.
۲. همان، ص ۶۲.
۳. همان.
۴. همان، ص ۶۳.
۵. علاء‌الدین علی‌التقی بن حسام، کنز العمال، ج ۶، ص ۲۱۷، ح ۳۸۱۹.
۶. همان، ج ۶، ص ۱۵۵، ح ۲۵۷۸.
۷. همان، ج ۶، ص ۱۵۵، ح ۲۵۷۶.
۸. ابن هجر الهیثمی‌المکی، الصواعق المحرقة، ص ۱۰۵.
۹. احمد حنبل، مسند، ج ۲، ص ۲۱ / ابوداود، صحیح ابی داود، ص ۴۶۳۷.
۱۰. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۲.
۱۱. احمد حنبل، پیشین، ۳۳۰ / حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۶.
۱۲. سید عبدالحسین شرف‌الدین، پیشین، ص ۱۹۸.
۱۳. ابن حجر الهیثمی‌المکی، پیشین، ص ۲۵.

۱۴. طَرَف من الانباء والمناقب، ص ۱۲۵. به نقل از بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۲۷۹، ذیل شماره ۳۲ و ج ۶۵ ص ۳۹۵
ذیل شماره ۴۱ / میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، قم، مؤسسة آل البيت علیہ السلام، ج ۱، ص ۷۵، ح ۱۷.
۱۵. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۲ ق، باب ۲۶،
ص ۲۶۱، ح ۸.
۱۶. سید عبدالحسین شرف‌الدین، پیشین، ص ۳۵۶ / شیخ صدوق، الامالی، ص ۴۶۴، زیر حدیث ۶۲۰، مؤسسة
البعثة، ۱۴۱۷ ق.
۱۷. همان.
۱۸. مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، ص ۵۰۳.
۱۹. همان، ج ۱، ص ۱۱۶ / بخاری، صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۲۷ / احمد بن حنبل، پیشین، ج ۶، ص ۵۷.
۲۰. بخاری، پیشین، ج ۲، ص ۲۰ / مسلم بن حجاج نیشابوری، پیشین، ج ۲، ص ۶۰۸.
۲۱. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، قم، مؤسسة آل البيت علیہ السلام، ج ۸، ص ۴۷، حدیث ۱۰۰۶۵.
۲۲. ابواب نافله شهر رمضان، باب ۱۰، ح ۲.
۲۳. سلیمان بن احمد طبرانی، المعجم الكبير، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ج دوم، ج ۱۱، ص ۵۵.
۲۴. نهج البلاغه، خطبة شفشقیه.